

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه محقق نایینی

بحث در روایت محمد بن مسلم است که آیا از روایت استصحاب استفاده می‌شود یا قاعده‌ی یقین. مرحوم شیخ در صدر کلامش فرمود این روایت صریح در اختلاف زمان وصفین است، یعنی زمان تحقق یقین با زمان تحقق شک مختلف است و ظهور در وحدت متعلق دارد، یعنی ظهور در این دارد که شک به همان چیزی تعلق پیدا کرده که یقین هم به همان تعلق پیدا کرده. گویا شیخ می‌خواهد بفرماید اگر این روایت دلالت بر این دو مطلب داشته باشد آن وقت دلالت دارد بر قاعده‌ی یقین.

مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف در جلد چهارم صفحه 365 می‌فرماید ما این ضابطه را قبول داریم، ضابطه‌ی قاعده‌ی یقین اختلاف زمان وصفین اولاً و وحدت متعلق یقین و شک ثانیاً هست، اما می‌فرمایند آن مقداری که ما از روایت استفاده می‌کنیم این است که روایت ظهور دارد در اختلاف زمان شک و یقین و سبق زمان یقین بر زمان شک.

این را ما قبول داریم، اما ما از روایت استفاده نمی‌کنیم که متعلق اینها یکی است «لیس فی الروایة ما یستفاد منه وحدة زمان متعلق الشک و الیقین» به عبارت دیگر آن ظهور اولی را می‌فرمایند ما قبول داریم، اما از کجای روایت شما وحدت متعلق یقین و شک را استفاده کردید؟ ظهور در این معنا را انکار می‌کنند. بعد می‌فرمایند ما هستیم و ظهور اولی، ظهور اولی هم با استصحاب سازگاری دارد و هم با قاعده‌ی یقین سازگاری دارد. اما چون کلمه فلیمض علی یقینه در این روایت داریم یعنی باید بنا را بگذارد بر همان یقین، پس فرض در جایی است که یک یقینی موجود است و این با قاعده‌ی استصحاب سازگاری دارد. در قاعده‌ی یقین، یقین با آمدن شک نابود می‌شود و دیگر یقینی وجود ندارد که بنا را بر همان یقین بگذارد، آن وقت می‌فرمایند درست است در استصحاب تقدّم زمان یقین بر شک لازم نیست اما غالباً این چنین است.

اینجا مرحوم محقق نائینی یک استظهاری از عبارت شیخ انصاری کرده‌اند، بعد از اینکه نائینی در آخر کلام وارد می‌شود به اینکه این روایت دلالت بر استصحاب دارد یک مطلبی را در صدر کلامش راجع به قاعده‌ی یقین بیان کرده، می‌فرمایند در قاعده‌ی یقین دو امر معتبر است.

(1) اختلاف زمان وصول یقین و شک، که اینها باید در دو زمان باشند. در قاعده‌ی یقین، یقین و شک نمی‌شود که در زمان واحد باشد، اما در استصحاب می‌شود.

(2) در قاعده یقین وحدت زمان متعلق یقین و شک است، اگر زمان متعلق یقین با زمان متعلق شک متعدد شد ایشان می‌فرمایند

این هم دلالت بر قاعده‌ی یقین ندارد، می‌فرمایند این دو امر در قاعده‌ی یقین معتبر است.

اما می‌فرمایند از عبارت شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف یک نکته‌ی سومی هم استفاده می‌شود و آن نکته‌ی سوم این است که در یقین زمان عنوان قیدیّت دارد اما در استصحاب زمان عنوان ظرفیّت را دارد.

نائینی نسبت می‌دهد و استظهار می‌کند از عبارت شیخ در رسائل که این هم یک فرد دیگری می‌شود بین قاعده‌ی یقین و استصحاب، که در قاعده‌ی یقین زمان قید است، یعنی این یقین باید در زمان گذشته حاصل شده باشد. اما در استصحاب زمان عنوان ظرفیت را دارد.

مرحوم نائینی می‌فرماید این حرف درست نیست، آن مقداری که ما برای قاعده‌ی یقین لازم داریم همان نکته‌ی اول و دوم است، یعنی نکته‌ی اول اینکه زمان وصفین مختلف باشد به این معنا که زمان یقین قبل از زمان شک باشد و زمان متعلّقین واحد باشد، یعنی در قاعده‌ی یقین یک اختلاف لازم داریم و یک وحدت لازم داریم، اختلاف نسبت به زمان وصفین است، اتحاد نسبت به زمان متعلّقین است می‌گویم من دیروز یقین داشتم به عدالت زید و پشت سرش اقتدا کردم، امروز شک می‌کنم در همان عدالت دیروز، شک می‌کنم دیروز که پشت سرش نماز خواندم عدالت داشته یا نه؟ یعنی آن یقین که داشتیم از بین می‌رود.

در قاعده‌ی یقین یک اختلاف است، اختلاف زمانی الوصفین و یک اجتماع است اجتماع زمان متعلّق یقین و متعلق شک. نائینی می‌فرماید بیش از این دو تا مطلب ما در قاعده یقین لازم نداریم، اینکه شیخ انصاری یک قید سومی را آورده در فرق بین قاعده‌ی یقین و استصحاب که در قاعده‌ی یقین زمان قید است، اما در استصحاب زمان ظرف است، می‌فرماید این نیست. هم در یقین و هم در استصحاب (در هر دو) زمان عنوان ظرفیت را دارد منتهی فرق در همان دو نکته‌ای است که بیان کردیم.

نقد: اینجا اشکالی که بر مرحوم نائینی وارد می‌کنیم این است که ما وقتی به کتاب رسائل شیخ اعلی الله مقامه الشریف مراجعه می‌کنیم از عبارت شیخ چنین چیزی استفاده نمی‌شود، شیخ هم در قاعده‌ی یقین همین دو رکن را دارد، (1) اختلاف زمان وصفی الیقین و (الشک 2) اتحاد زمان متعلق اینها. بیش از این شیخ ندارد.

از عبارت شیخ در رسائل استفاده نمی‌شود که شیخ بخواهد بگوید زمان در قاعده‌ی یقین قید است، حالا دیروز یک مقدار از عبارت شیخ را ذکر کردیم، شیخ فرمود ما باشیم و ظاهر صدر روایت ظهور در قاعده‌ی یقین دارد «من کان علی یقین فشک» ظهور در این دارد که زمان یقین با زمان شک دو تاست، ظهور در این دارد «فشک فی نفس ما تعلّق به الیقین» یعنی در وحدت متعلّق یقین و شک. بعد فرمود اگر می‌خواهد دلالت بر قاعده‌ی یقین نکند ما باید بحث را بیاوریم زمان را از آن تجرید کنیم، شیخ این را دارد، که اگر بخواهیم بگوئیم روایت دلالت بر قاعده‌ی یقین ندارد باید بگوئیم من کان علی یقین که تا حالا می‌گوئیم یعنی حدوث و حصول یقین در یک زمانی، بیائیم این زمان را از آن القا کنیم، وقتی زمان را القا کردیم این یقین می‌شود متیقّن، آن وقت در «من کان علی یقین بالعدالة» همه‌ی موضوع روی خود عدالت می‌آید «فشک» در همین عدالت. آن وقت می‌توانیم برای استصحاب استفاده کنیم و از آن قاعده‌ی یقین استفاده نمی‌شود.

ما تعلیلی که از عبارت شیخ استفاده کنیم و استظهار کنیم که شیخ در قاعده‌ی یقین زمان را قید قرار می‌دهد پیدا نکردیم. در برخی از نسخ رسائل یک جواب دیگری از اشکال شیخ ذکر شده که محققین گفتند این جواب مربوط به خود شیخ نیست، مربوط به مرحوم میرزای شیرازی بزرگ است، مربوط به شاگرد شیخ است و آن جواب این است: مرحوم میرزا فرموده است این مسئله هست که فرق بین قاعده‌ی یقین و استصحاب این است که در یقین زمان قید است و در استصحاب زمان ظرف است و اضافه کرده که اگر ما در یک موردی شک کنیم زمان عنوان ظرفیّت دارد یا عنوان قیدیّت؟ الأصل فی الزمان أن یکون ظرفاً، چرا؟ چون قیدیّت نیاز به مقوله‌ی زائده دارد، قیدیّت نیاز به بیان اضافه دارد، ما می‌گوئیم زید روز جمعه عادل بود، یک وقت

می‌گوئیم به قید یوم الجمعه، یعنی یوم الجمعه در این عدالت دخالت دارد و یک وقت می‌گوییم نه، یوم الجمعه ظرف است، الاصل فی الزمان آن یكون ظرفاً، قیدیّت نیاز به مقوله‌ی اضافه دارد، این مطلب را که مرحوم میرزا فرموده باید بیائیم با آن مخالفت کنیم، نه با این قاعده بلکه قاعده درست است الاصل فی الزمان آن یكون ظرفاً، اما اینکه ایشان فرموده در قاعده‌ی یقین زمان قید است اما در استصحاب زمان ظرف است این درست نیست! در هر دو زمان عنوان ظرفیت را دارد، هم در قاعده‌ی یقین و هم در استصحاب زمان عنوان ظرفیت را دارد.

این نُکاتی که امروز می‌گوئیم آقایان در دفترتان در اول سال که ما فرق بین استصحاب و قاعده‌ی یقین را گفتیم در ذهنم هست که آنجا این نکات بیان نشده و اینها را اضافه کنید به مطالبی که آنجاست،

اول: اینکه زمان در قاعده‌ی یقین قید است و در استصحاب ظرف است مطلب باطلی است.

دوم: در استصحاب متعلقات مختلف است، در استصحاب متعلق یقین حدوث است، متعلق شک بقا است، اما در قاعده‌ی یقین، یقین تعلق به نفس متعلق به پیدا می‌کند، یعنی شک تعلق پیدا می‌کند به نفس متعلق بالیقین. نه اختلاف و سبق زمان یقین بر شک به معنای فعلیت است و نه اتحاد زمان متعلق بالیقین و الشک به معنای قیدیّت است. بگوئیم متعلقات ایشان یکی است، الآن که می‌گوئیم متعلقات یکی است یعنی زمان هم در این متعلق تأثیر دارد؟ می‌گویم من امروز شک دارم در همین عدالت دیروز زید، می‌گویم عدالت دیروز، باز روز گذشته، اینکه می‌گویم عدالت دیروز برای اینکه می‌خواهم متعلقات یکی بشود نه در عدالت امروز. برای اینکه وحدت درست شود می‌گویم عدالت دیروز، پس زمان شد دیروز، آیا «دیروز بودن» در عدالت نقش دارد؟ نه.

سوم: حالا یک نکته‌ی دقیق‌تری را می‌خواهیم وارد شویم؛ مرحوم شیخ، مرحوم نائینی و کثیری از اصولیین می‌گویند قاعده‌ی یقین دو رکن دارد؛ (1) اختلاف، یعنی اختلاف زمان یقین و شک (زمان وصفین) (2) اتحاد، یعنی اتحاد متعلق اینها. و می‌گویند این دو تا با هم باید باشد، یعنی هیچ کدام مستغنی از دیگری نیست.

مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف در حاشیه کفایه بیانی دارند می‌خواهند نتیجه بگیرند احد الامرین در قاعده‌ی یقین کافی است و این ثمره‌اش این است که وقتی می‌گوئیم دو امر لازم است، نائینی به شیخ اشکال کرد و گفت فرمودید این روایت ظهور در مطلب اول دارد که زمان این دو وصف با هم مختلف است، اما ظهور در مطلب دوم ندارد. اگر آمدید کلام نائینی و شیخ را قبول کردید که در قاعده‌ی یقین دو رکن وجود دارد، این روایت ظهور در هر دو دارد یا نه؟ اگر یکی از این دو تا ظهور را خدشه کردیم نتیجه این می‌شود که روایت دیگر دلالت بر قاعده‌ی یقین ندارد، اما اگر یک اصولی مثل مرحوم محقق اصفهانی مدعی است که در قاعده‌ی یقین احد الامرین کفایت می‌کند، وقتی احد الامرین کفایت کرد دیگر ما نیاز نداریم به اینکه ظهور در هر دو این روایت باید داشته باشد.

دیدگاه محقق اصفهانی

[1]

من عبارت ایشان را می‌خوانم، ایشان می‌فرماید «إن استظهرنا من الترتیب الزماني أن زمان حصول اليقین، و تحققه قبل زمان تحقق الشك، بحيث يكون كل واحد من الزمانين مختصاً بأحد الوصفين، فلا حاجة إلى استظهار اتحاد زمان المتعلق» ایشان می‌فرمایند ما اگر از روایت استظهار کردیم که زمان حصول - روی کلمه‌ی حصول دقت کنید - یقین قبل از زمان حصول شک است، می‌فرمایند به چه نحو؟ به نحوی که بگوئیم هر یک از این زمان‌ها مختص به یکی از این وصف‌هاست - باز بحث قیدیّت مطرح نیست - زمان دیروز مختص به وصف یقین است و زمان امروز هم مختص به وصف شک است ایشان می‌گویند اگر ما این را استظهار کردیم دیگر نیاز نداریم استظهار کنیم وحدت متعلق این دو تا را، چرا؟ می‌فرماید چون در این روایت مسئله‌ی

نقض الیقین واقع شده و اگر یقین در یک زمانی باشد، شک در یک زمانی باشد و این شک بخواهد یقین را نقض کند لا محاله باید متعلق یقین و شک من جمیع الجهات یکی باشد و الا نقض صدق نمی‌کند.

ذهن‌تان را نبرید در متعلق و نقض متعلق، متعلق را کار نداریم. نقض به خود یقین خورده، اصفهانی می‌گوید اینکه در این روایت آمده در چه فرضی معمول است؟ در فرضی که متعلق این دو تا من جمیع الجهات حتی من جهة الزمان یکی باشد، اگر متعلق این دو تا از جهت زمان بین‌شان تغایر باشد نقض صدق نمی‌کند، می‌گوئیم متعلق یقین عدالت روز جمعه است و متعلق شک عدالت روز شنبه است، اگر من گفتم روز شنبه عادل نیست متعلق یقین و خود یقین نقض نشده! اگر بخواهد یقین نقض شود باید شک متعلقش همان متعلق یقین باشد من جمیع الجهات یکی باشد، حتی من جهة الزمان، پس می‌فرماید ما همین که از روایت استظهار کنیم که زمان یقین با زمان شک مختلف است و هر زمانی مختص به احد الوصفین است این کافی است و دیگر به اینکه بگوئیم روایت از من کان علی یقین ف شک استفاده کنیم متعلق این دو تا یکی است نیازی به این استظهار نداریم.

از آن طرف قضیه، فرض دوم این است که می‌فرماید اگر ما از روایت مسئله‌ی حدوث را استظهار کردیم، در فرض اول فرمود ما از روایت مسئله‌ی حصول را استظهار می‌کنیم می‌گوئیم حصول یقین و حصول شک، در احتمال دوم می‌گوئیم حدوث یقین و حدوث شک، می‌فرمایند روی مسئله‌ی حدوث وقتی می‌گوئیم یقین حَدَثَ، اینکه شد حَدَثَ، ممکن است این حادث باقی بماند تا زمان حدوث شک.

اگر ما وحدت متعلق را اینجا از راه‌هایی اثبات نکنیم دیگر دلالت بر قاعده‌ی یقین ندارد، اما در آن مسئله‌ی حصول می‌گوئیم اگر یقین حاصل شد بعد می‌گوئیم شک حاصل شده، اینجا می‌گوئیم شک حاصل شده به این معناست که یقین اولی دیگر تا زمان شک باقی نمانده، چون می‌گوئیم روی معنای حصول هر زمانی مختص به احد الوصفین است، روی معنای حدوث می‌گوئیم یقین ممکن است باشد تا زمان شک، دیگر هر زمانی مختص به یکی از این دو وصف نیست، روی معنای حصول می‌گوئیم حصل الیقین فی زمان و حصل الشک فی زمان، می‌گوئیم پس اینها باید دو زمان باشد، اما روی حدوث ایشان می‌فرماید این دو تا دیگر اختصاص به دو زمان پیدا نمی‌کند، اگر آمدم از زمان، حدوث را استظهار کردیم که حدوث می‌تواند باقی بماند تا زمان حدوث شک، آن وقت نیاز داریم به اینکه اثبات کنیم متعلق‌ها از حیث زمان واحد است، دیگر خود این دو وصف از حیث زمان لازم نیست واحد باشد، می‌گوئیم یک یقینی حادث شد بعد همینطور ادامه پیدا کرد تا حدوث زمان شک، اما اگر مسئله‌ی حصول را گفتیم به این معنا، اصلاً به عبارت دیگر ایشان کلمه‌ی حصول و حدوث را آورده ولی بجایش بگوئیم از روایت اگر استفاده کنیم این دو وصف هر کدام یک زمان مختص دارند دیگر نیازی به اینکه ما بگوئیم متعلق‌ها از حیث زمان یکی باشد نیست. اگر از روایت استظهار کنیم این دو وصف زمان مختص ندارند حتماً باید اثبات کنیم که متعلق‌ها از حیث زمان یکی است، نتیجه این می‌شود که احد الامرین در قاعده‌ی یقین کافی است، یا اثبات کنیم این دو وصف هر کدام از حیث زمان مختص‌اند دیگر نیازی به اینکه بگوئیم متعلق‌ها از حیث زمان یکی باشد نیست. یا بگوئیم متعلق از حیث زمان یکی است دیگر نیازی به اینکه این دو وصف از حیث زمان هر کدام زمان مختص دارد نیازی به این نیست، لذا می‌فرمایند احد الامرین کافی است.

این مطلب مرحوم اصفهانی را پیش مطالعه کنید، إن شاء الله فردا این روایت را جمع‌بندی و تمام می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] إن استظهرنا من الترتيب الزمني أن زمان حصول اليقين، و تحققه قبل زمان تحقق الشك، بحيث يكون كل واحد من الزمانين مختصاً بأحد الوصفين، فلا حاجة إلى استظهار اتحاد زمان المتعلق، إذ لا يعقل في مثل المقام – الذي يعتبر فيه عنوان

نقض اليقين – إلا أن يكون متعلق اليقين و الشك واحداً من جميع الجهات، حتى في الزمان.
و إن استظهرنا – من الترتيب الزمني – أن زمان حدوث اليقين قبل زمان حدوث الشك، فهو بنفسه، و إن يستلزم اتحاد زمان
المتعلق، لإمكان بقاء اليقين إلى حدوث الشك، فلا تتعين القاعدة الا بعد استظهار وحدة المتعلق زماناً، لكنه إذا فرض ظهور
الرواية في اتحاد المتعلق زماناً، فلا حاجة إلى إثبات اختلاف الوصفين زماناً، لاستحالة اجتماع اليقين و الشك زماناً، مع اتحاد
متعلقهما زماناً، فأحد الأمرين كاف في إثبات قاعدة اليقين.» نهاية الدراية، ج 3، صص 98 و 99.